

The Husband's Qiwāmah and Its Impact on Coercion into Sexual Intercourse from the Perspective of Islamic Jurisprudence

1. Somayeh Ebrahimi: Department of Jurisprudence and the Fundamentals of Islamic Law, Ma.C., Islamic Azad University, Mashhad, Iran
2. Ozra Entekhabian*: Department of Jurisprudence and the Fundamentals of Islamic Law, Ma.C., Islamic Azad University, Mashhad, Iran. Email: 0940399682@iua.ac.ir (Corresponding Author)
3. Abolhassan Soltani: Department of Jurisprudence and the Fundamentals of Islamic Law, Ma.C., Islamic Azad University, Mashhad, Iran

ABSTRACT

The intimate marital relationship naturally fulfills the sexual needs of both spouses and contributes to their tranquility and well-being. The importance of mutual consent and the absence of coercion in such relations constitutes a defining characteristic of a marital relationship that strengthens the family. Given that coercion sometimes occurs in marital relations, women generally suffer more serious harm as a consequence. The husband is regarded as having qiwāmah (marital authority and responsibility) over his wife; however, he must attain a sufficient level of personal and intellectual maturity to understand that qiwāmah does not justify coercion or domination. One of his responsibilities toward his wife is to create conditions conducive to tranquility and security within family life. Accordingly, he should seek to minimize coercion in all forms of marital relations, whether intimate or general, so that the family can serve as a secure environment for nurturing and personal development. From jurisprudential, legal, and psychological perspectives, principles and rights such as the prohibition of imposing undue hardship ('usr wa ḥaraj) on the wife and the wife's right of retention (ḥaqq al-ḥabs), among others, restrict such coercion to some extent. Nevertheless, additional safeguards, including the legal regulation and criminalization of coercion by a husband in his relationship with his wife, are necessary to prevent the husband's qiwāmah from becoming a basis for coercion in marital relations. This article employs a descriptive-analytical method and examines various dimensions and consequences of coercion in relations between spouses. An analysis of different jurisprudential sources, including both Imamī Shi'i and Sunni jurisprudence, together with relevant legal grounds, can provide substantial arguments against coercion, establish the principle of non-coercion as a fundamental norm in marital relations, and render existing limitations more purposeful. Such an approach can contribute to achieving balance within the family, with the ultimate objective of reducing harm to the family.

Keywords: *Qiwāmah, right of retention, consent, sexual coercion.*

How to cite: Ebrahimi, S., Entekhabian, O., & Soltani, A. (2027). The Husband's Qiwāmah and Its Impact on Coercion into Sexual Intercourse from the Perspective of Islamic Jurisprudence. *Comparative Studies in Jurisprudence, Law, and Politics*, 9(2), 1-17.

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 31 March 2026

Revise Date: 18 August 2026

Accept Date: 26 August 2026

Initial Publish Date: 13 September 2026

Final Publish Date: 22 June 2027



قوامیت زوج و تأثیر آن در اجبار بر مباشرت جنسی از منظر فقه اسلامی

۱. سمیه ابراهیمی: گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.
۲. عذرا انتخابیان*: گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.
پست الکترونیک: 0940399682@iua.ac.ir (نویسنده مسئول)
۳. ابوالحسن سلطانی: گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

چکیده

رابطه خاص زناشویی، نیاز زن و شوهر را از لحاظ طبیعی تأمین و سبب آرامش ایشان می‌شود. اهمیت رضایت طرفین و عدم اجبار در این ارتباط، شاخصه یک رابطه تحکیم‌بخش برای خانواده است. با توجه به اینکه گاهی موارد اجبار در مسائل زناشویی وجود دارد معمولاً زنان آسیب‌های بیشتری را متحمل می‌شوند. مرد به عنوان قوام زن محسوب می‌شود و باید به این رشد و بالندگی فردی و معرفتی رسیده باشد که قوامیت دلیل بر اجبار و تحکیم نیست و یکی از وظایف او در ارتباط با همسر خویش ایجاد شرایط آرامش‌بخش در محیط زندگی است لذا باید بتواند اجبار در هر رابطه‌ای اعم از خاص و عام را به حداقل برساند تا خانواده مأمنی جهت پرورش و مکانی برای رشد باشد. از منظر فقهی، حقوقی و روانشناسی مواردی مانند عدم عسر و حرج نسبت به زن، حق حبس زن و ... تا حدودی این اجبار را محدود می‌کند اما پشتمانه‌ای مانند قانون‌مند ساختن و جرم‌انگاری اجبار از جانب شوهر در ارتباط با او ضروری است تا قوامیت مرد، عامل اجبار مرد در این ارتباط نشود. مقاله به روش توصیفی - تحلیلی است و به جنبه‌های متفاوت و تبعات اجبار در روابط زن و شوهر می‌پردازد و بیان مستندات فقهی (امامیه و عامه) و حقوقی متفاوت می‌تواند ادله محکمی را جهت عدم اجبار مطرح کند و آن را به عنوان یک اصل در ارتباط زناشویی بپذیرد و محدودیت‌ها را هدفمند سازد تا بتواند در خانواده یک اعتدالی را بوجود آورد و در این راستا هدف از آن کاهش آسیب‌های خانواده باشد.

واژگان کلیدی: قوامیت، حق حبس، رضایتمندی، اجبار جنسی.

نحوه استناددهی: ابراهیمی، سمیه، انتخابیان، عذرا، و سلطانی، ابوالحسن. (۱۴۰۶). قوامیت زوج و تأثیر آن در اجبار بر مباشرت جنسی از منظر فقه اسلامی. پژوهش‌های تطبیقی فقه، حقوق و سیاست، ۹(۲)، ۱۷-۱.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱۱ فروردین ۱۴۰۵

تاریخ بازنگری: ۲۷ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۴ شهریور ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۲۲ شهریور ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ تیر ۱۴۰۶

ازدواج اولین پایه یک زندگی و تشکیل خانواده است و مهم‌ترین کارکرد آن ازدیاد نسل بشر می‌باشد. آنچه موجب استحکام زندگی و روابط سالم در یک خانواده می‌شود، رضایت و آرامشی است که زوجین در محیط خانه فراهم می‌سازند. بیشترین مسئولیت در روابط یک خانواده بر عهده زن است و زن نیاز به آرامشی دارد که از جانب شوهر به‌عنوان مدیریت و قوام خانواده تأمین می‌کند. آرامشی که می‌تواند در ابتدایی‌ترین روابط شروع و در کوچک‌ترین مسائل نیز نقش‌آفرینی کند. لذا ضرورت دارد مرد به‌عنوان مدیر و قوام در خانواده شرایطی را فراهم سازد تا علاوه بر روابط رضایت‌بخش خاص و عامی که با همسر دارد، مودت و محبت را که بر اساس کلام خداوند یک اصل در ازدواج است و موجب تسکین و آرامش می‌باشد، تأمین نماید. (Nobahar & Hosseini, 2018) زیرا فلسفه وجودی نهاد خانواده آرامشی است که هدف غایی ازدواج تعریف می‌کند. (Nobahar & Hosseini, 2018)

زن و شوهر در این رابطه نیازهای خود را مرتفع ساخته و آن‌گونه که در قرآن بیان می‌شود، لباس و پوشش برای یکدیگر هستند تا خواسته‌های یکدیگر را به‌صورت مشروع برآورده سازند. (Nobahar & Hosseini, 2018)

میل و نیازهای جنسی در مرد و زن متفاوت است؛ زیرا نیازهای مردان بیشتر جنسی و نیازهای زن عاطفی است. از این رو، تحریک در زنان معمولاً بدون پیوند عاطفی صورت نمی‌گیرد، ولی مردها حتی با استرس و خشونت هم می‌توانند رابطه جنسی برقرار کنند؛ چون عمدتاً نگاه مردان غریزی و جنسی است و نگاه زنان عاطفی و زیباشناسانه. بنابراین، اگر نیاز زن تأمین نشود، کرامت انسانی او نادیده گرفته می‌شود و موجب سرخوردگی و نهایت افسردگی می‌گردد که نقش عمده در تزلزل بنیاد خانواده را دارد. چنان‌که پیامبر (صلی‌الله علیه و آله) فرمودند: «ما أكرم النساء إلا كريم و ما أهانهن إلا لئيم» (Al-Kulayni, 1986)

مرد به‌عنوان قوام باید حافظ کرامت زن باشد و یکی از موارد حفاظت این است که شوهر بتواند امنیت روحی و روانی و عاطفی را برای همسر خویش فراهم نماید. آنچه در برخی موارد مطرح است، اینکه گاه مرد با دلایلی غیرمعارف، نظر و خواسته خود را در این ارتباط مقدم بر رضایت همسرش دانسته و بر او تحمیل می‌کند. این در حالی است که در منابع فقهی، حقوقی و علم روز، آنچه در خانواده و روابط بین زوجین مطرح است، اینکه رابطه بین زن و شوهر باید معروف و مورد پذیرش عرف دینی و علمی باشد و موجب استحکام خانواده شود. (Nobahar & Hosseini, 2018)

از آنجا که بنا بر عرف مشهور معمولاً خواسته مرد حتی به اجبار بر رضایت زن مقدم است، در این مقاله که به روش توصیفی-تحلیلی نگارش شده است، به مبحث اجبار در روابط زناشویی از جانب زوج با عنوان قوامیت بر زن می‌پردازد و به جنبه‌های متفاوت اجبار و منشأ آن اشاره می‌کند. بر اساس آنچه از مستندات فقهی، حقوقی، روان‌شناسی و عرف به‌دست می‌آید، تبعات ناشی از این اجبار بر زن مطرح می‌شود و اصل عدم اجبار مورد تأیید بیشتر منابع فقه اسلامی و علمی قرار می‌گیرد که به نوعی قانون نیز آن را تأیید می‌کند. در این رابطه، حقوق از بُعد اخلاقی عدم اجبار را قبول می‌کند، اما ضمانت اجرایی چندانی ندارد. در فقه نیز حق حبس برای زن وجود دارد، اما این حق نیز محدود و در شرایط ویژه قرار دارد. با توجه به اینکه اجبار بعضاً به دلایلی برای زن خطرناک است و عمدی در ارتباط با عدم تمکین از جانب زن وجود ندارد، قانون‌مند کردن عدم اجبار در مباشرت با زن می‌تواند در تحکیم خانواده نقش بسزایی را داشته باشد، همان‌گونه که عدم تمکین زن تبعاتی را هرچند مالی به دنبال دارد و او را از حق نفقه محروم می‌سازد.

در این زمینه از منظر فقهی تحقیق شایانی صورت نگرفته و آنچه تاکنون در تحقیقات و پژوهش‌های انجام‌شده بیشتر به آثار آن پرداخته و اشاره دارند، این است که: اجبار در رابطه زناشویی و خشونت و درخواست‌های غیرمعارف و غیراخلاقی، آسیب‌های روحی و جسمی فراوانی را برای زن دربرداشته است. این در حالی است که گاه منجر به ازهم‌گسیختگی نهاد و نظام خانواده شده است. (Nobahar & Hosseini, 2018) آسیب‌هایی که زن را در برابر کنش‌های غیرقابل قبول قرار می‌دهد و مجبور به عکس‌العمل‌های ناشایست می‌کند. این در صورتی است که عملکرد درست، نتیجه منطقی و عکس این مسئله را دربردارد.

(Abdollahi, 2021; Rahimi Pardanajani, 2016)

در این مقاله تلاش شده تا موضوع از منظر فقه امامیه و عامه و حقوق مقایسه و مورد نقد و بررسی قرار گیرد.

اجبار جنسی و مواضع متنوع آن

زن و شوهر هنگام ورود به رابطه خاص باید از تمام ابعاد، رضایت‌مندی کامل داشته باشند و مقدمات این ارتباط مدنظر قرار گیرد. تمایل انسان به برقراری این رابطه امری اجتناب‌ناپذیر است؛ زیرا بقای نسل بشر را تضمین می‌کند و عدم توجه به کیفیت رابطه مشترک و در نظر نگرفتن مقدمات آن و خواسته‌های زن در روایات با تعبیر جفا به زن مطرح می‌شود و آن را عدم توجه به کرامت زن برمی‌شمارند. (Al-Hurr al-Amili, 1988) هرچند قوام بودن مرد نسبت به زن مورد تأیید شرع و حقوق است. اما اگر نگاه زوجین به رابطه زناشویی خاص، نگاه دوطرفه باشد و تنها یک رابطه جسمی نباشد و به یک رابطه فراشخصی مبدل شود و بدانند تعاملات جنسی نباید برای دستیابی به اهداف شخصی و رفع نیاز یک‌طرفه باشد، چالش‌های موجود در رابطه با توجه کردن به خواسته‌های دیگری قابل تدبیر می‌شود. (Shubayri Zanjani, 1998)

رضایت‌مندی در رابطه خاص زناشویی معرف یک پاسخ عاطفی است که از ارزیابی شخصی از این ارتباط نشأت می‌گیرد و شامل احساس برآورده شدن نیازهای جنسی و انتظارات زن و شوهر است و اگرچه میل جنسی در دوران زندگی و نیازهایی که وجود دارد و میزان رضایت از رابطه، شدت و ضعف می‌یابد، اما این ارتباط در بسیاری از موارد موجب صمیمیت و محبت بیشتر بین زوجین بوده است. از آنجا که قسمتی از انگیزه جنسی به محیط و اتفاقات پیرامون و قسمتی دیگر به شناخت روحیات افراد بستگی دارد، اما این میل در زنان با آرامش و عاطفه همراه است و اگر به این مورد توجه شود، نتیجه بهتری را در خانواده به منصف ظهور می‌رساند. در مقابل، درخواست‌های بدون ملاحظه از زن و یا اعمال خشونت و اجبار در برابر زوجه به روان او آسیب جدی وارد می‌کند. بنابراین باید پذیرفت انعطاف‌پذیر بودن در روابط جنسی سالم باعث تقویت رابطه می‌شود و رفتار اجباری یا همراه با خشونت منجر به آسیب یا پریشانی زوجه یا زوجین می‌شود و ممکن است کیان خانواده را با خطرات جبران‌ناپذیری روبه‌رو کند. لذا برخی فقها بر این دیدگاه هستند که تمکین زن از شوهرش به مقداری که امکان دارد، واجب است. (Al-Hurr al-Amili, 1988) با توجه به آنچه در خانواده انجام می‌گیرد و در جامعه بیان می‌شود، هر تلاشی که جهت کنترل رفتار متقابل و همراه با تهدید یا عدم تهدید باشد و بلکه سعی در متقاعد نمودن تغییر عقیده همسر در برآوردن نیاز جنسی باشد، به‌عنوان اجبار جنسی شناخته می‌شود و در انواع متفاوت و متغیر می‌تواند ظهور کند. زمانی که زوج با توجه به نیازش درخواست رابطه خاص دارد، اما زوجه به هر دلیلی این درخواست را نمی‌پذیرد و زوج توجهی به رضایت همسر ندارد، ناخشنودی ایجاد می‌شود. این عدم توجه به نیاز زن و رضایت او و ایجاد رابطه در برخی مواقع، اختلال جسمی و روحی را برای او پدید می‌آورد و صدمات جبران‌ناپذیری را وارد می‌سازد.

در این صورت لازم است مؤلفه‌های رضایت جنسی زن از طریق ویژگی‌های شخصیتی او شناخته شود تا از ایجاد اجبار ممانعت نموده و تبعات ناشی از اختلال بی‌میلی و مواردی از این قبیل کاهش یافته و یا از بین برود.

منشأ اجبار در روابط جنسی و پیامدهای ناشی از آن

اجبار در روابط خاص زناشویی می‌تواند از چندین عامل نشأت بگیرد و منجر به عدم رعایت حقوق زن در این ارتباط شود. عواملی که ممکن است برگرفته از سنت‌ها، شرایط زندگی و روان‌شناختی، خواسته‌های مرد و تعلیمات غیرواقعی زن در دوران قبل از ازدواج و یا بیماری‌های شایع جدید در بین زنان باشد. برخی اوقات مست بودن و یا اعتیاد و عدم حالت عادی مغز می‌تواند این اجبار را به وجود آورد که حتی به اندازه سرطان منجر به مرگ و یا آسیب برای زن باشد. سنت‌ها و عقاید فرهنگی و قومیت‌ها و قوانین حاکم بر جوامع و زیستی از عواملی است که در اجبار جنسی می‌تواند اثرگذار باشد؛ زیرا فرهنگ در هر لحظه از سبک زندگی می‌تواند تأثیر بگذارد و جنسیت پسر بر دختر ترجیح داده شود و اینکه خواسته مرد باید مورد پذیرش باشد و یا شرایط روان‌شناختی و زندگی زناشویی که مرد مسئولیت زندگی و قوامیت را بر عهده دارد، زن نیز باید بدون هیچ قید و شرطی سخن و خواسته او را بپذیرد و از او تمکین نماید. در برخی موارد نیز مرد برای رفع نیازهای خود به دنبال ابزار است تا نیاز خویش را مرتفع گرداند و لذا بدون هیچ توجهی به رضایت همسر، او را مجبور به پذیرش خواسته خود می‌کند. عدم آموزش صحیح به دختر و پسر در برابر حقوقی که در آینده دارند و تکالیفی که باید انجام دهند، می‌تواند در این زمان زن را به پذیرش این خواسته شوهر بدون هیچ مخالفتی وادار کند، در عین اینکه رضایت باطنی به چنین امری ندارد. مورد دیگری که منجر به اجبار و عدم رضایت زن است، بیماری شایعی به نام واژینیسموس است که اخیراً در بین زنان بیشتر مشاهده می‌شود. زن در این بیماری ناخودآگاه از تمکین و رابطه رنج می‌برد، در عین اینکه قصدی جهت مخالفت ندارد. با توجه به اینکه راه‌های درمانی برای این بیماری وجود دارد، اما گاه اتفاق می‌افتد به دلایلی زن نمی‌تواند در شرایط بهبود قرار گیرد و اختلافاتی را در این زمینه ایجاد می‌کند.

با توجه به این بیماری، خواسته مرد به‌جا و به دور از اجبار است، اما زن توانایی جسمانی جهت پذیرش درخواست مرد را ندارد که این استثنا در رابطه زناشویی نیز قابل بررسی است تا بتوان راهکار مناسب را ارائه داد. بنابراین، عدم ملاحظه در تربیت متعصبانه فرزندان و آموزش آنها در اکثر مواقع و همچنین شرایط روحی، جسمی و روانی زن و مسائل جدید از بُعد جسمانی منجر به اتفاق اجباری شدن و نقش فرادستی برای مردان ایجاد می‌کند و نظر خود را حاکم بر نظر همسر دانسته و در حد امکان تلاش برای اجرای آن دارند و از باب قوامیت ممکن است هرگونه مخالفتی را در این باب نپذیرند.

در چنین شرایطی، آثار و تبعات اجبار جنسی از دو منظر جسمی و یا روانی قابل ملاحظه است که می‌تواند وضعیت زن را متحول نماید و روحیات زن را دچار اختلال نموده و منجر به روان‌پریشی او شود. از جمله عواقب اجبار در رابطه زناشویی می‌تواند نارضایتی، ناکارآمدی و خیانت باشد که همه اینها می‌تواند اساس خانواده را تهدید کند. از طرفی، آزار بدنی و جسمی که وجود دارد، برخی اوقات به‌صورت تعرض فیزیکی و یا مزاحمت و ضرب‌و‌شتم و تندخویی است که پیامدهای ناخوشایندی را در خانواده ایجاد می‌کند و این خشونت و اجبار بر روحیات زن و احساسات او نیز تأثیرگذار بوده و همه اینها می‌تواند به بی‌میلی بیشتر نسبت به رابطه زناشویی مؤثر واقع شود. این موارد باعث تشنج در خانواده شده و منجر به انزوا یا فرار زنان، خیانت روحی، تنفر از مردان و موارد دیگر می‌شود. (Kazemi & Ghasemi, 2020)

بنابراین، تبعاتی ایجاد می‌شود که ثبات و استحکام خانواده را ناپایدار کرده و این ناپایداری به شدت و ضعف عوامل اجباری بستگی دارد که در فرهنگ جوامع، متفاوت و متنوع است و آثار آن نیز می‌تواند متغیر باشد. رضایت در امر ارتباط آن‌چنان نقش دارد که حتی در دین اسلام

در مورد روابط خارج از شرع مانند زنا نیز حکم رضایت‌مندی زن و غیررضایت‌مندی تفاوت دارد؛ زیرا کسی که تجاوز به عنف کند و بدون رضایت زن ارتباطی را برقرار کند، مستحق اعدام است و در مقابل، کسی که با رضایت زن زنا کند، در صورتی که متأهل نباشد، مستحق صد ضربه شلاق است. (Al-Hilli, 1992) و این‌گونه رضایت و عدم رضایت بر احکام فقهی تأثیر می‌گذارد.

شرایط تحقق اجبار جنسی و پیامدهای آن

برای اینکه تجاوز و اجبار جنسی به وقوع بپیوندد، سه موضوع باید لحاظ شود: اول؛ رابطه جنسی خشونت‌آمیز به وقوع پیوسته باشد. دوم؛ بدون رضایت زن باشد. سوم؛ شوهر آگاه باشد که همسرش رضایت ندارد یا در تشخیص اینکه رضایت دارد یا خیر دقت نکرده باشد. آنچه مورد لحاظ است، اینکه اگر مرد باور داشته باشد زن به انجام رابطه جنسی رضایت داشته، دیگر تجاوز و اجبار نیست و نمی‌توان آن را جرم دانست. آنچه در تجاوز جنسی در روابط زناشویی از اهمیت برخوردار است، عدم رضایت زن و علم مرد به این وضعیت است. (Kazemi & Ghasemi, 2020)

تجاوز جنسی در رابطه زناشویی می‌تواند طیفی از پیامدهای مستقیم یا غیرمستقیم روانی، جسمانی و اجتماعی را به همراه داشته باشد. آثار این اجبار به گونه‌ای است که تنها زن خانواده را دربرنمی‌گیرد، بلکه فرزندان، اجتماع و حتی شوهر را به‌صورت غیرمستقیم متحمل عواقب ناخوشایند آن می‌کند. این آثار به دو صورت مستقیم و غیرمستقیم نمود پیدا می‌کند. آثار مستقیم آن به‌صورت روانی و جسمی است که زن را درگیر مشکلات عدیده می‌کند و آثار غیرمستقیم آن به سه نوع همسرکشی و قتل، اثرات خشونت بر فرزندان و اثرات این اجبار و خشونت بر اجتماع می‌باشد. (Kazemi & Ghasemi, 2020) اجبار در روابط زناشویی از جمله مسائلی است که در صورت عدم توجه به آن و عدم مرتفع ساختن این اختلاف، صدمات متعدد و متنوعی را برای خانواده ایجاد می‌کند.

جنبه‌های متفاوت اجبار مباشرت جنسی

در انواع اجبار جنسی می‌توان به مواردی اشاره کرد که معمولاً در جامعه مشهود است و به سه صورت کلامی، روانی و جسمی صورت می‌پذیرد و به طرق مختلف بر زوجه تحمیل می‌شود. هر یک از این موارد مذکور می‌تواند شامل انواع متنوعی باشد و زندگی زن و خانواده را تحت تأثیر قرار دهد.

جنبه‌های کلامی می‌تواند شامل تهدید، بیان مدیون بودن زن نسبت به زوج در برابر حمایت‌هایی که از او می‌کند (مالی، معنوی و ...) و در برخی موارد حتی استناد به متون دینی و اموری را که از او به عهده دارد، مستند می‌کند.

جنبه‌های روانی آن ممکن است ترس زوجه از عدم پاسخ به خواسته همسر باشد و مسائلی که بعد از عدم پاسخ مورد انتظار شوهر بر زن تحمیل می‌شود.

در موارد اجبار جسمی نیز گاه با جنبه‌های غیراخلاقی از جانب شوهر همراه است، چنان‌که آسیب‌های جدی را ممکن است برای جسم زن در اثر ضرب و شتم و آسیب‌های احتمالی دیگر در پی داشته باشد. لذا در چنین شرایطی، زن علی‌رغم میل باطنی باید این اجبار را پذیرفته و تابع همسر خود باشد؛ در صورتی که نمی‌تواند آن را یک رابطه خوشایند و قابل رضایت بداند.

دلایل فقهی و حقوقی بر عدم اجبار در مباشرت جنسی

با توجه به آنچه در استدلال جهت عدم اجبار در مباشرت جنسی بین زوجین است، می‌توان به مواردی اشاره نمود که مورد قبول فقه و مراجع حقوقی است و شوهر نمی‌تواند بنا بر قوامیتی که دارد، اجبار برای حق خود داشته باشد. این دلایل مشتمل بر قواعد و مستندات فقهی برگرفته

از کلام خداوند و فقه اسلامی است. هرکدام از استدلال‌ات می‌تواند جنبه‌های متفاوت دیدگاه عدم اجبار را در مباشرت جنسی تأیید و تأکید کند:

قاعده عسر و حرج؛

سختی و رنجی که به زن در درخواست مباشرت جنسی زوج تحمیل می‌شود، مورد نکوهش است و با توجه به توصیه‌هایی که دین دارد، زوجه می‌تواند در صورت عدم شرایط لازم از این اجبار استنکاف نماید. به‌طوری که اگر شرایط قابل تحمل برای زن نباشد، امکان درخواست طلاق نیز وجود دارد.

قاعده لاضرر؛

جهت پیشگیری از اختلاف در خانواده و استحکام هرچه بیشتر محیط زناشویی، این قاعده می‌تواند به‌عنوان یکی از منابع مستحکم فقهی-حقوقی مربوط به خانواده محسوب شود که هر نوع ضرر مالی، جسمی و شرافتی را شامل می‌شود. بر اساس این قاعده در دین مبین اسلام، هیچ انسانی نباید موجبات ضرر برای دیگری را به وجود آورد و آن‌چنان‌که ازدواج از جمله دلایل ازدیاد نسل است، اما نمی‌تواند تنها دلیل باشد و مودت بین زن و شوهر و آرامش بین آنها یکی از اهداف ازدواج است؛ لذا اجبار در روابط مانع از آرامشی است که خداوند آن را غایت ازدواج برمی‌شمارد.

معاشرت به معروف؛

معاشرت با معروف در کلام خداوند حقی و تکلیفی است که هم برای زن و هم برای مرد در خانواده ذکر می‌شود و رعایت آن برای هریک از زوجین لازم است. (Nobahar & Hosseini, 2018) در این امر، کلام وحی از باب مفاعله استفاده می‌شود که دو طرف باید این رابطه صحیح را در ارتباط با یکدیگر رعایت کنند. لذا رابطه‌ای که با اجبار و یا غیرمعارف باشد، نمی‌توان آن را معروف و درست نامید.

حق حبس؛

این حق از جمله مواردی است که یک اختیار استثنائی را برای زوجه فراهم می‌کند تا مطابق ماده ۱۰۸۵ قانون مدنی از ایفای وظایف زناشویی به‌صورت شرعی و قابل قبول امتناع نماید. این حق که با مواردی از جمله اولین ارتباط خاص و یا تعیین تاریخ و زمان برای شروع پرداخت مهریه و یا پرداخت کامل مهریه از بین می‌رود، می‌تواند یک عامل موقت جهت جلوگیری از اجبار مباشرت جنسی باشد.

حرمت ایذاء؛

اهتمام اسلام به پرهیز از آزار است. به‌طوری که در کلام خداوند از آزار یکدیگر منع می‌کند. (Nobahar & Hosseini, 2018) و مصداق و سفارش آن، به‌ویژه در بین افراد خانواده مورد تأیید و تأکید است و از جمله آزار در خانواده، اجبار مباشرت است و شرایط نامناسبی که با نارضایتی زوجه ایجاد می‌شود.

لا یكلف الله نفساً الا وسعها؛

آنچه از آیه تفسیر می‌شود، این است که خداوند بیشتر از طاقت و قدرت کسی تکلیف نکرده است. احکام شرعی هیچ‌گاه از عقل جدا نیست و تکلیف زن در خانواده با حقوق شوهر در عین هماهنگی بودن، خارج از توانایی زوجه نیست و با توجه به قوامیتی که زوج دارد، حق تکلیف خارج از توان زن را ندارد و این نمایانگر آن است که اعمال و تکالیفی که انسان دارد، نمی‌تواند برخلاف نهاد و فطرت و تمایل و ظرفیت وجودی او باشد. لذا با شش ادله‌ای که مطرح است، اجبار در روابط زناشویی که منجر به هر نوع آسیب برای زوجه باشد، می‌تواند بنا و

استحکام خانواده را در معرض خطر قرار دهد و از این باب می‌توان با شرایط روز قواعد دینی و شرعی را با توجه به فقه پویای اسلام مورد بازنگری قرار داده و از منظر حقوقی ضمانت اجرای لازم را در حقوق خانواده لحاظ نمود.

دیدگاه فقهی-حقوقی بر اجبار یا عدم اجبار در روابط زناشویی

در حقوق اسلامی، دین مشروعیت‌بخش حقوق است، اما حقوق نمی‌تواند سلیقه‌ای باشد و خارج از دین تعریف شود و باید الزامات دینی در آن رعایت گردد. حقوق بشر و از جمله حقوق زن نه در تغایر با دین و نه در مقابل دین است، بلکه در متن دین تعریف می‌شود. وقتی از اشتراکات زن و مرد سخن به میان می‌آید، تمام حقوق چه از نظر انسان‌شناسی، وظیفه‌شناسی و یا از لحاظ توصیفی و توزیعی همه در نظر گرفته می‌شود. در اغلب احکام و ارزش‌ها و مؤلفه‌هایی که در دین اسلام وجود دارد، جنسیت نقشی ندارد و در آنها از لفظ مردم یا انسان نام می‌برد و یا اگر خطاب به مردان می‌کند، زنان را نیز مخاطب قرار می‌دهد. (Nobahar & Hosseini, 2018)

تفاوت‌های حقوقی که قسمت کمی از احکام را دربرمی‌گیرد، منشأ طبیعی دارد. لذا تفاوت حقیقی در وظایف، منشأ تفاوت حقوقی است که در طبیعت آنها وجود دارد. (Nobahar & Hosseini, 2018) بر این اساس، نهاد خانواده و جامعه به واسطه تفاوت‌های حقیقی و حقوقی که برای افراد آن وجود دارد، حفظ شده است. آنچه باید در نظر داشت، اینکه تفاوت‌های واقعی الزاماً به تفاوت حقوقی منتهی نمی‌شود تا بعد از آن نتیجه ظالمانه به‌دست آید. نوع تفاوت حقوقی باید از روی عدل و انصاف باشد و تبعیض ظالمانه مورد پذیرش هیچ اخلاق و قانونی نیست. حقوقی که برای زن و شوهر در ارتباط با یکدیگر در نظر گرفته می‌شود، باید در همه مؤلفه‌های انسان‌شناسی، اخلاق، قانون و دین پذیرفته شده باشد. بنابراین، هنگامی که جایگاه تفاوت‌ها مشخص شود و منشأ تمام بحث‌های حقوقی و اخلاقی تعیین گردد، تفاوتی که در آیات و روایات بیان شود، تفضیل ارزشی نیست و خطابات شامل زن و مرد است. (Nobahar & Hosseini, 2018)

تمکین خاص اگرچه از ملزومات ازدواج دائم به‌شمار می‌آید (Al-Musawi al-Amili, 1990) و هدف از ازدواج را تعریف می‌کند، اما اجبار به چنین امری در صورت عدم آمادگی جسمی و روانی زن و یا غیرمتمعارف بودن آن (وطی دبر) بنا بر مستندات فقهی و روایی، جفا در حق زن محسوب می‌شود. در مورد عدم اجبار زن و حمایت از زن مطرح است اگر زن تمکین را منوط به دریافت مهر کرده باشد و از حق حبس استفاده کند (Sha'rani, 1998)، در صورتی که مهر او حالاً باشد، قانون نیز این حق را برای زوجه مورد قبول دانسته و حمایت می‌کند و مرد نمی‌تواند او را اجبار به تمکین نماید تا اینکه مهر زن را بدهد (Emami, 1961) و تمکین اجباری مورد قبول نیست و زن می‌تواند از حق خود استفاده کند. اما حق حبس تا حدودی و تا زمانی می‌تواند مانع از اجبار شوهر جهت تمکین شود. اینکه بنا بر قوامیت مرد، زن در هر شرایطی باید تحت تمکین همسر خود باشد یا حق مخالفت در برابر خواسته او را دارد.

آراء فقها در اجبار جنسی

فقه‌های امامیه و عامه و حقوق خانواده نظرات و دیدگاه‌های متفاوتی را بر اساس مستندات فقهی و حقوقی بیان می‌کنند. فقه‌های شیعه نیز بر دو نظر موافق و مخالف بر اجبار در روابط خاص زناشویی هستند.

الف) دیدگاه فقهی امامیه در روابط زناشویی

بر اساس ادله‌ای که در فقه مطرح است، دو دیدگاه در بین علمای شیعه برای تمکین زن وجود دارد:

در نظر برخی فقه‌های امامیه با توجه به آیه «الرجال قوامون...» مرد به‌عنوان قوام و سرپرست زن است و مرد این حق را دارد همسر خود را مجبور به این ارتباط نماید و تبعیت نکردن از شوهر نشوز محسوب می‌شود. (Al-Hilli, 1998) این عده آیه ۳۴ سوره نساء را سندی بر

مدعای خود دانسته و عنوان می‌کنند این حق شوهر است که بتواند در هر موقعیتی هر نوع بهره جنسی را از همسر خود داشته باشد؛ زیرا آیه ۲۲۳ بقره نیز این حکم را تأیید می‌کند. آنها بر این نظر هستند که تمکین خاص زن در برابر همسر خود، حق شوهر است و در هیچ شرایطی اجازه مخالفت در برابر این خواسته را، مگر در مواردی که منع شرعی وجود دارد، پذیرا نیستند و تمکین کامل را در هر مکان و زمان لازم می‌دانند (Al-Bahrani, 1984)، آن‌چنان‌که در بیان برخی فقها واژه «نکاح» را با اصطلاح «وطی» به‌کار برده‌اند و آن را به نوعی هم‌ردیف و در راستای با «وطی» می‌دانند و معنای «نکاح» یعنی «وطی» است. (Al-Bahrani, 1984; Al-Bihbahani, 1984) از این رو، با استناد به منابع فقهی برخی از فقهای امامیه رابطه خاص زناشویی را ویژه همسر دانسته و می‌گویند مضاجعت قابل نقل و انتقال نیست و برخی بالاتر از آن، قابل اسقاط نیز نمی‌باشد. (Al-Husayni al-Milani, 1975) لذا اگر بیان می‌شود اصل در حقوق انتقال است، اما باید به استثنائات توجه شود و اینکه برخی به لحاظ متعلقاتشان غیرقابل نقل و انتقال هستند؛ از آن جمله حق مضاجعت با زوجه است و این خاص زوج می‌باشد و این حق، خاص است که سبب آن سبب ناقل نیست. (Al-Bahrani, 2007) اما بنا بر آنچه بیان می‌شود، با شرایط و توافقی که مابین زوجین است، آن را می‌توان تعدیل و تصحیح نماید. بنابراین، با توجه به ادله بیان‌شده، این عده بر این نظر هستند در هیچ شرایطی حق مضاجعت قابل انتقال نیست و زن باید بنا بر قوامیت شوهر تحت امر همسر خود بوده و تبعیت از او لازم است و به نوعی زن حق مخالفت را نخواهد داشت.

در برابر عده‌ای از فقهای امامیه که روابط زناشویی را به هر طریقی از اجبار جسمی و اجبار روانی تأیید می‌کنند و می‌گویند این اجبار معنا پیدا نمی‌کند و وظیفه و تعهدی است که زن نسبت به همسر خود دارد و تخلف آن مخالفت با قوامیت مرد است، عده‌ای دیگر از فقها با دلایل فقهی و علمی آن را رد نموده و با استناد به آیات و روایات این نوع از رابطه را مذموم می‌شمارند و آن را نوعی ظلم و اجحاف در برابر زن برمی‌شمارند و با توجه به قاعده لاضرر، حرمت ایذاء زن، معاشرت به معروف که در کلام خداوند است (Nobahar & Hosseini, 2018) و عسر و حرج که برای زن ایجاد می‌شود، مبنایی را مطرح و بر اساس آن دیدگاه خود را بیان می‌کنند. فقهای شیعه دلایل و مستندات مطرح‌شده را بر طبق عقل و عرف دانسته و بر این اساس اکثر آنها اجبار را خلاف شرع دانسته و رفتار معروف و معاشرت عرفی را مبنای ارتباط در خانواده برمی‌شمارند.

ایشان با مستندات آیات و روایات، تمکین خاص را حق اشتراکی زن و شوهر دانسته و رابطه همراه با اجبار را نمی‌پذیرند و در شرایطی آن را نیز حرام و غیرجایز می‌دانند و باید زوجین بدانند آنچه به‌عنوان حق مضاجعت قرار دارد، طرفینی است و هر دو طرف باید به حقوق یکدیگر احترام بگذارند و نه یک طرف می‌تواند بدون رضایت دیگری اسقاط کند و نه طرف دیگر می‌تواند دیگری را اجبار نماید. (Al-Araki, 1998)

آنها بیان می‌کنند در رابطه خاص این حق متقابل، حکم تبعیدی نیست تا ملاک و معیار آن دور از درک بشری باشد و حقوق جنسی زن و شوهر از حقوق زوجین و طرفینی و دوطرفه است که باید قوانین این حقوق رعایت شود و همه جنبه‌های فقهی، حقوقی و عرفی آن لحاظ شده و رعایت شود و این رابطه خاص واجب تکلیفی نیست که حتماً با کیفیت و کمیت خاص و در هر شرایطی انجام شود. (Fazel, 2000)

قرآن نیز هدف سکینه را در ازدواج برای حفاظت زوجین از آسیب‌های جسمی و روحی و به‌عنوان پوشش نام می‌برد. (Nobahar & Hosseini, 2018) در روایات، ازدواج را کامل‌کننده دین مطرح می‌کند و نهاد خانواده را منبع و منشأ مودت و رحمت معرفی می‌کند.

(Nobahar & Hosseini, 2018) بنابراین، رابطه‌ای که نتواند این هدف را دنبال کند، نمی‌تواند خانواده و به تبع آن جامعه را به سرمنزل مقصود برساند. زن انسان است و انسان دارای کرامت است. همان‌طور که حق مضاجعت برای شوهر وجود دارد (Mousavi Ardebili, 2006) و می‌تواند آن را برای آرامش خود و کنترل هیجانات استفاده نماید، برای زن نیز چنین حقی وجود دارد. (Shubayri Zanjani, 1998) تصریح به برخورداری زوجه از حقوق جنسی (اعم از حق مواقعه و قسم) در فقه اسلامی اشاره به این موضوع دارد و نگاه حق‌مدار به مسائل زناشویی مورد توجه شارع بوده است. چنان‌که در روایات نیز بیان می‌شود ازدواج مصونیتی است که به واسطه آن نصف دین حفظ می‌شود (Al-Hurr al-Amili, 1988) و بنا بر آیات، زن و شوهر باید بتوانند یکدیگر را از انحرافات اخلاقی حفظ نمایند (Nobahar & Hosseini, 2018) و بر اساس این امر، معاشرت به معروف و حسن معاشرت، فلسفه عرفی نهاد خانواده را تعریف می‌کند و حقوق خانواده نیز آن را تأیید می‌کند. (Safaei & Emami, 2009) برخی از فقها درخواست شوهر که موجب زحمت برای زن باشد را مذموم دانسته و در حدی که ضرری را متوجه زوجه نکند و عرف آن را بپذیرد قبول می‌کنند (Ansari Dezfuli, 1994) و در صورت عدم رضایت زن در رابطه زناشویی فقط در صورتی که زن هیچ مانعی برای رد کردن درخواست شوهر نداشته باشد و مرد نتواند او را راضی به چنین امری نماید، تنها این حق برای شوهر ایجاد می‌شود تا از پرداخت نفقه به زن پرهیز کند. (Al-Naraqi, 1996) لذا اجبار در رابطه زناشویی از طرف شوهر مورد قبول نیست و این حق را برای او به وجود نمی‌آورد تا همسر خود را به عملی وادار سازد که رضایت باطنی نسبت به آن ندارد.

در این کلام، انسانیت زن نشانه و هدف نیست، بلکه انحراف زن از مسیر انسانیت هدف است و برای همین است که کلامی از جدایی زن و شوهر مطرح نیست و راه‌های متفاوتی را بیان می‌کند تا بین زن و شوهر اصلاح شود و نهاد خانواده از هم پاشیده نشود. لذا احکامی که در آیات و روایات آمده است، حکم اولیه به‌شمار می‌آید و گاه حکم ثانویه به عرف و شرایط نیز متفاوت می‌شود و برخی مواقع از مصادیق عسر و حرج برای زن است که پویایی فقه، مسئله را تعدیل می‌نماید. بیان در مورد تمکین این است که موانع باید بین زن و شوهر مرتفع شود (Al-Sharif, 1984; Ibn Idris, 1989) و برای برقراری ارتباط به نحوی باشد که از جهت زمان و مکان محدودیتی وجود نداشته باشد. بر این اساس، می‌توان منظور از موانع و محدودیت‌ها را از جمله عدم رضایت نیز دانست که در این صورت نمی‌توان تمکین را مورد رضایت طرفین به‌شمار آورد. در روایات متعددی که مربوط به خانواده است، سفارش به روحیات زن نیز شده و توصیه‌هایی در این رابطه آمده است تا نیازهای زن نیز لحاظ شود و رضایت زن جلب شود. (Al-Hurr al-Amili, 1988) از آنجایی که اجبار در روابط زناشویی علاوه بر تخریب روحیه زن، سلامت جسم او را نیز تهدید می‌کند و تأثیر در بهداشت روانی خانواده دارد، نمی‌توان نسبت به روان‌پریشی زن که منجر به سلب آرامش در زندگی می‌شود، بی‌تفاوت بود.

رابطه جنسی خشن و به اجبار به‌عنوان یک انحراف جنسی شناخته شده و در فقه نهی می‌شود. رابطه زناشویی حقی طرفینی است (Al-Araki, 1998) و با اینکه برخی آن را حق شوهر می‌دانند، در جای دیگر برای رعایت حقوق زنان معرفی می‌شود (Emami, 1961) و بر اساس تعالیم اسلامی، میزان و حد رابطه نباید خارج از حد متعادل انجام شود و ضرری و آسیبی به زن برسد و اگر اجبار منجر به ضرری بر زن شود، مرد ضامن است. (Al-Amili, 2006) و بنابراین اطاعت زن در برابر شوهر به‌صورت مطلق واجب نیست. بر اساس این نظرات، اجبار در رابطه زوجین پذیرفته نبوده و با مستندات کافی مردود شناخته می‌شود.

در مسائل زناشویی و به‌ویژه رابطه خاص، زن و شوهر باید مواردی را بدانند و به حقوق یکدیگر آشنا شوند و با توافق در زمان و مکان و بقیه مسائل و بر اساس شرع و عرفی که مشروع است، تصمیم‌گیری نمایند. اگر در کلام خداوند برای تنبیه زن بیانی وجود دارد، یک امر ارشادی از طرف خداوند است و باید رابطه زوجین به‌صورت معروف باشد و اجبار نمی‌تواند این معنا را تفسیر کند و رابطه‌ای معروف است که لوازم و محدوده آن نیز مصداق معروف باشد (Tabatabaei Yazdi, 1988) و معروف آن چیزی است که مصداق آن مورد تأیید همگان قرار گیرد (Al-Husayni al-Shirazi, 1998) و با کرامت انسانی مطابقت داشته باشد. عرف به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های مصداقی در تبیین این امر نیز کارآمد می‌باشد و رضایت‌مندی در متعارف بودن نقش دارد. در روایات، رابطه زناشویی را اگر بدون رضایت زن باشد، معروف نمی‌داند و به صراحت بیان می‌کند آرامش روانی زن در رابطه زناشویی باید در نظر گرفته شود و شایسته نیست رابطه‌ای شکل بگیرد و زوج را ارضاء نماید و به نیاز زن توجه نشود. (Al-Kulayni, 1986) بنابراین، رابطه بر اساس اجبار و به‌صورت خشن یک رابطه غیرمتعارف است که نمی‌تواند مجوز دینی، حقوقی و علمی آن را تأیید نماید و از دیدگاه اکثر امامیه مورد قبول نیست. چنانچه این اجبار با دلایل فقهی و بعضاً علمی و حقوقی طرد شده و آنها را به نوعی خلاف انسانیت و شرافت انسانی می‌دانند.

ب) دیدگاه فقهی اهل سنت در روابط زناشویی

از نظر اهل سنت نیز با اندکی تفاوت از نظر امامیه، دیدگاه عدم اجبار جنسی تأیید می‌شود و اجبار در رابطه زناشویی غالباً پذیرفتنی نیست. شافعیه در رابطه زناشویی بر این فتوا است که خداوند حقوقی را برای زن و شوهر قرار داده است و باید بین آنها رابطه‌ای معروف باشد و اقل آنچه در این معاشرت، معروف است اینکه زوج آنچه را برای همسرش باید فراهم کند و خداوند به او دستور داده است عمل نماید و رابطه و مضاجعت معروف آن است که بین آنها به نیکی انجام شود. (Al-Shafi'i, 1982) بر اساس این گفتار، رابطه‌ای نیک و صحیح است که رضایت طرفین در آن وجود داشته باشد و رضایت‌مندی بین زوجین یک اساس است. در جای دیگر از شافعیه است که از رابطه غیرمتعارف (دُبر) نهی می‌شود (Al-Muzani) بنابراین، اگر جمع بین این دو دیدگاه در نظر گرفته شود، رابطه غیرمتعارف نیز باید با رضایت زوجه انجام شود؛ لذا شوهر می‌تواند هر رابطه‌ای که مورد قبول زوجه باشد را انجام دهد و اجباری نباید وجود داشته باشد؛ اما در یکی دیگر از نظرات شافعیه، شربینی از علمای اهل سنت نسبت به پذیرش اجبار جنسی بیان می‌کند اگر زن از استمتاع استنکاف کرد، منعی برای تأدیب از جانب شوهرش وجود ندارد و شوهر می‌تواند او را ادب نماید. (Al-Shirbini, 1957) بر اساس این دیدگاه، وقتی مجوزی برای تأدیب زن وجود دارد، به طریق اولی اجبار نیز می‌تواند از موارد تأدیب باشد و با توجه به اینکه نظر غالب در بین شافعیه می‌تواند مخالف اجبار جنسی باشد، اما افرادی هستند که اجبار را تأیید می‌کنند.

مالکیه نیز مانند اکثر فقههای اسلام بر این نظر است رضایت در مضاجعت شرط است و بیان می‌کند باید علم به رضایت وجود داشته باشد و علاوه بر علم به این رضایت، باید عینی نیز باشد (Al-Hattab, 1995) لذا رضایت کلامی را کافی نمی‌داند و در جای دیگری از مالکیه نیز مانند شافعیه بیان می‌شود شوهر می‌تواند هرگونه استمتاعی را از زن داشته باشد و برای این بیان به آیه ۲۲۳ سوره بقره استناد می‌کند (Tabatabaei Haeri, 1991) و حتی برخی موارد حاکی از اجبار بر رابطه زناشویی است (Ibn Hazm) و بر این اساس می‌توان این دیدگاه را نیز همان‌گونه که در قبل ذکر شد این‌گونه عنوان کرد شوهر می‌تواند هر استمتاعی از زن داشته باشد، اما باید با رضایت زوجه باشد. لذا آنچه از کلام فقههای عامه نیز تأیید می‌شود، این است که اجبار با دلایل و مستندات کافی و مبرهن رد می‌شود و شوهر نمی‌تواند با دلایل غیرقابل قبول زن را به پذیرش خواسته خود مجبور کند.

ج) دیدگاه حقوقی در روابط زناشویی و جرم‌انگاری اجبار جنسی

مباشرت جنسی زوجین از جمله مواردی است که در حقوق خانواده نیز مورد توجه بوده و مرد نمی‌تواند به‌عنوان قوام بودن منافع یک‌طرفه‌ای را برای خود در نظر بگیرد. مباشرت جنسی زن و شوهر حقوق طرفینی است که هر یک از زن یا شوهر نمی‌توانند این حق را از طرف مقابل نسبت به خود یا دیگری سلب نموده و شخصاً تصمیم بگیرند؛ زیرا قرار دادن چنین شرطی از قوانین آمره محسوب می‌شود و حتی را برای افراد ایجاد نمی‌کند تا تحت اختیار آنها باشد و منتفع از آن بتواند حق خود را ساقط یا به دیگری واگذار کند، خواه ضمن عقد نکاح باشد یا عقد دیگر. (Emami, 1961) از این جهت برخی تأکید بر مطلب دارند که اجبار در روابط زناشویی نیز به‌عنوان جرم شناخته شود. تا زمانی که عملی جرم شناخته نشود و فعل یا ترک فعل به‌وسیله رفتارهای مجرمانه به قانون اضافه نشود تا جرم تلقی شده و شامل مجازات شود، ضمانت اجرایی هم نخواهد داشت. لذا با توجه به هنجارهای اجتماعی و معیارهای جدید حقوقی، رفتارهایی الزام‌آور یا ممنوع می‌شود و می‌توان برای آنها ضمانت اجرایی در نظر گرفت و این در نظر گرفته نمی‌شود مگر بعد از اینکه سه عامل توازن دلایل، مقبولیت قانون نزد مردم و منع ضرر و خسارت از مردم بشود. (Sham'i, 2013) با این نظر، حقوق باید با توجه به فقه خانواده و عرف جامعه لحاظ شود و شرایط روانی طرفین سنجیده شود تا ضرری برای هریک از زوجین وجود نداشته باشد.

در حقوق و در اصل ۴۰ ق. ا تصریح می‌شود هیچ‌کس نمی‌تواند اعمال خویش را وسیله اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد؛ لذا اگر ریاست و قوامیت بر خانواده حق خصوصی مرد نیز باشد، بر مبنای این اصل بایستی آن را وسیله اضرار به زن و صدمه زدن به بنیان خانواده قرار ندهد. (Safaei & Emami, 2009) و بر اساس آنچه در متون دینی، فقهی و حقوقی نیز عنوان می‌شود، اجبار در روابط خلاف اخلاق و دین است و در موارد متعدد نیز نهی شده است و بر اساس قواعد فقهی می‌توان آن را در زمره عسر و حرج برای زن دانست و اینکه ممکن است با اجبار، ضرری را متوجه زن نماید. (Mohaghegh Damad Yazdi, 1985) همچنین نباید توسل به اجبار در مباشرت جنسی زوج در تعداد دفعات و کمیت و کیفیت وجود داشته باشد و در تمکین، جنبه نوعی و شخصی که دارد، باید قانون به همه عوامل انسانی و عرفی متوجه باشد. (Safaei & Emami, 2009) بنابراین، آنچه در خانواده و روابط زوجین اهمیت دارد، نوع ارتباط صحیح است تا بتوان هدف از تشکیل خانواده را به‌درستی ترسیم نمود.

نتیجه‌گیری

خانواده بنیانی است که ثبات و استحکام آن شالوده یک جامعه را پایه‌ریزی می‌کند و این نظام کوچک با تنظیم روابطی که باید بین اعضاء خانواده و در رأس آنها زوجین باشد، شکل می‌گیرد. حقوق و تکالیفی که زوجین بر عهده دارند و باید‌ها و نبایدهایی که در ارتباطات خاص و عام وجود دارد، نظام یک خانواده را تنظیم می‌کند. بدون شک تکالیفی که هریک از زوجین دارند و حقوقی که برای هریک تعریف می‌شود، هیچ‌کدام بدون در نظر گرفتن حقوق دیگری نمی‌تواند باشد. توجه به شرایط هر کدام از زوجین در انجام تکالیف، هریک مستلزم رعایت حقوق دیگری هستند و این امر با استناد به منابع فقهی و حقوقی مورد تأیید واقع می‌شود. لذا همان‌طور که برای هریک از زوجین حقوقی وجود دارد، در مقابل تکالیفی نیز مطرح است.

گروهی بر این نظرند که:

تمکین خاص زن از شوهر از جمله حقوقی است که برخی آن را بنا بر قوامیت شوهر، حق شوهر می‌دانند و بیان می‌کنند در هر زمان و مکان و به هر نوع، این حق قابل استیفاء است و زن نمی‌تواند در برابر آن مقاومت کند.

در مقابل برخی دیگر

با توجه به تفاوت تحریک‌پذیری در ارضا و نیازمندی‌های زن و مرد، آن را حقوق طرفینی دانسته و رعایت شرایط زوجین را لازم می‌دانند. آنچه در این مقاله مطرح است، این است که تمکین و مضاجعت اجباری زوج به‌طور کلی مورد تأیید نمی‌باشد؛ چون با معاشرت به معروف سازگار نیست و باید رابطه زوجین به‌صورت معروف باشد و اجبار نمی‌تواند این معنا را تفسیر کند و رابطه‌ای معروف است که لوازم و محدوده آن نیز مصداق معروف باشد (Tabatabaei Yazdi, 1988) و معروف آن چیزی است که مصداق آن مورد تأیید همگان قرار گیرد (Al-Husayni al-Shirazi, 1998) و با کرامت انسانی مطابقت داشته باشد.

علم روان‌شناسی نیز این اجبار را یک مانع تخریبی برای زن و در نهایت خانواده برمی‌شمارد و با استناد به مدارک علمی، اجبار زن در مباشرت جنسی را موجب روان‌پریشی و آثار مخرب بر جسم و روحیات زن دانسته و از آن منع می‌کنند. علاوه بر فقهای امامیه، برخی علمای اهل سنت نیز در احکامی که برای خانواده مطرح می‌کنند، رضایت زوجه را برای تمکین خاص یکی از شرایط معاشرت معروف می‌دانند و رعایت آن را از جانب زوج لازم برمی‌شمارند. لذا اجبار جنسی از جانب شوهر و تمکین مطلق زن از دیدگاه اکثر جوامع و اندیشمندان مورد پذیرش نمی‌باشد تا بدین منظور ابزاری جهت خشونت علیه زن استفاده شود، بلکه روابط و رفتار زن و شوهر چه در حوزه روابط جنسی و چه غیر آن باید متعارف بوده و به گونه‌ای باشد تا افکار عمومی آن عمل را شناخته و با آن مأنوس باشند و طبق هدایت عقل صورت پذیرد و با شرع و قانون مطابق بوده و با فضایل اخلاقی منافات نداشته باشد.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

حامی مالی

این پژوهش حامی مالی نداشته است.

EXTENDED SUMMARY

Marriage constitutes the primary foundation of family formation and provides the institutional framework within which spouses are expected to satisfy emotional, sexual, psychological, and reproductive needs while establishing an environment characterized by tranquility, affection, and mutual support. Within Islamic jurisprudential discourse, the marital relationship is not conceived merely as a legal arrangement for the fulfillment of reciprocal obligations but as an interpersonal relationship governed by principles of dignity, kindness, mutual consideration, and protection from harm. One of the concepts frequently invoked in discussions of marital authority is *qiwāmah*, which assigns the husband a particular position of responsibility and management within the family. Nevertheless, interpreting *qiwāmah* as an unrestricted entitlement to dominate the wife, particularly in matters of sexual relations, raises substantial jurisprudential, legal, ethical, and psychological concerns. Sexual relations between spouses are expected to contribute to marital intimacy and tranquility, rather than operate as a unilateral mechanism for satisfying the husband's sexual needs. Contemporary research similarly indicates that sexual satisfaction is closely associated with psychological well-being, marital adjustment, and the quality of intimate relationships, particularly among women, whose sexual responses may be more strongly influenced by emotional security, relational context, and interpersonal satisfaction (Abdollahi, 2021; Rahimi Pardanjani,

2016). Accordingly, the issue of coercion in marital sexual relations requires examination beyond a narrow understanding of obedience and marital authority. This study adopts a descriptive–analytical approach to investigate whether the husband’s *qiwāmah* may legitimately serve as a basis for compelling his wife to engage in sexual intercourse and whether Islamic jurisprudential principles, family law, and contemporary understandings of sexual consent support or restrict such coercion. The central argument is that although certain traditional interpretations emphasize the wife’s obligation of sexual availability, numerous jurisprudential principles and legal doctrines provide substantial grounds for recognizing limitations on this obligation and for rejecting coercive sexual conduct within marriage (Nobahar & Hosseini, 2018; Safaei & Emami, 2009).

Sexual coercion within marriage may take verbal, psychological, or physical forms and can occur when one spouse, typically the husband in the context examined here, seeks to obtain sexual compliance despite the other spouse’s unwillingness or lack of consent. Such coercion may include explicit threats, psychological pressure, references to financial dependency, the invocation of religious obligations, intimidation, physical force, or other forms of pressure intended to overcome the wife’s resistance. The causes of such behavior are diverse and may include patriarchal cultural norms, misconceptions concerning the scope of male authority, inadequate premarital education, distorted understandings of marital duties, psychological problems, substance abuse, and failure to recognize differences between male and female sexual responses. In some cases, a woman’s inability to engage in intercourse may also result from medical or psychological conditions such as vaginismus rather than an intentional refusal to perform marital obligations. Treating such circumstances as deliberate disobedience and responding through pressure or force may expose the wife to severe psychological and physical harm. Studies addressing marital sexual assault emphasize that coerced intercourse within marriage may result in anxiety, loss of trust, emotional withdrawal, sexual aversion, physical injury, marital instability, and, in severe cases, the disintegration of the family relationship (Kazemi & Ghasemi, 2020). These consequences demonstrate that consent is not a peripheral consideration but an essential element in determining whether marital sexuality functions as a source of intimacy or a source of harm. Islamic jurisprudential sources also contain repeated recommendations concerning kindness toward women, attention to their emotional and physical condition, and the avoidance of conduct that inflicts hardship or injury. Narrations concerning marital intimacy emphasize that a husband should not disregard his wife’s emotional and sexual needs, suggesting that sexual relations should not be reduced to unilateral satisfaction (Al-Hurr al-Amili, 1988; Al-Kulayni, 1986). Therefore, the legitimacy of sexual relations must be assessed in conjunction with mutuality, customary standards of proper marital conduct, and the prohibition of injury and degrading treatment.

Several jurisprudential principles provide an analytical foundation for limiting or rejecting coercion in marital intercourse. The principle of *la darar* prohibits the infliction of harm and provides a broad normative basis for preventing physical, psychological, financial, or dignitary injury within family relations. Where compulsory intercourse exposes a wife to bodily injury, psychological distress, or substantial suffering, the application of this principle may restrict the husband’s exercise of marital rights. Closely related is the principle of *‘usr wa haraj*, according to which obligations that impose intolerable hardship may be modified or suspended. These doctrines are particularly significant where a woman faces medical, psychological, or situational barriers to sexual intercourse. The Qur’anic requirement of *mu‘āsharat bi-l-ma‘rūf*, or living together in accordance with recognized standards of kindness and propriety, further supports the proposition that marital rights must be exercised reasonably, reciprocally, and without oppressive conduct (Nobahar & Hosseini, 2018).

Jurists have also recognized that rights associated with marriage are not unlimited and must be interpreted in light of their purposes, reciprocal obligations, customary norms, and the avoidance of harm. Some Imamī jurists regard the sexual relationship as a mutual marital entitlement rather than an exclusively male right, thereby weakening the claim that *qiwāmah* authorizes unilateral sexual compulsion (Al-Araki, 1998; Fazel Movahedi Lankarani, 2000). The wife's right of retention in relation to an immediately payable dower likewise demonstrates that Islamic and Iranian family law recognize circumstances in which a wife may lawfully refrain from certain marital obligations without being compelled into compliance (Emami, 1961; Sha'rani, 1998). These principles collectively suggest that marital authority must be understood within a framework of responsibility and regulated entitlement rather than absolute control over the wife's body.

Imamī jurisprudence nevertheless reflects divergent approaches to the scope of the wife's obligation of sexual submission. Certain jurists, relying on interpretations of *qiwāmah* and the husband's right to sexual enjoyment, have treated the wife's sexual availability as a marital obligation whose unjustified refusal may constitute *nushūz*. Some classical discussions describe the husband's right to sexual relations in broad terms and regard marital intercourse as among the principal legal consequences of marriage (Al-Bahrani, 1984; Al-Bihbahani, 1984; Al-Hilli, 1998). Other jurists, however, qualify these rights by reference to harm, custom, the wife's physical condition, and reciprocal sexual entitlements. From this perspective, the husband's right is neither transferable nor necessarily susceptible to enforcement through physical compulsion; instead, it exists within a relational framework governed by fairness and recognized standards of marital conduct (Al-Bahrani, 2007; Al-Husayni al-Milani, 1975). A number of jurists emphasize that sexual rights are reciprocal and that both spouses must respect the legitimate interests of the other, thereby rejecting an interpretation of marital intercourse as an exclusively unilateral entitlement (Al-Araki, 1998; Shubayri Zanjani, 1998). Furthermore, jurisprudential discussions concerning harm and hardship establish that obedience to the husband is not absolute where compliance would expose the wife to significant injury or conditions beyond her reasonable capacity (Al-Naraqi, 1996; Ansari Dezfuli, 1994). The husband may possess certain legal consequences in cases of unjustified noncompliance, such as issues concerning maintenance, but these consequences do not necessarily imply a legal authorization to use force. In this regard, the distinction between possessing a marital right and possessing an enforceable power to compel its physical performance is crucial. The former may be recognized within traditional jurisprudence, while the latter remains subject to substantial restrictions arising from dignity, non-harm, proper marital conduct, and the wife's legitimate interests.

Sunni jurisprudence similarly provides both restrictive and permissive interpretations concerning sexual compliance. Shāfi'ī sources emphasize the reciprocal rights of spouses and the requirement that marital relations be conducted according to *ma'rūf*, which supports the view that sexual intimacy should occur within a framework of proper and humane conduct (Al-Shafi'i, 1982). Other Sunni juristic texts expressly prohibit particular forms of intercourse regarded as unlawful or improper, demonstrating that marital status does not itself authorize every form of sexual conduct (Al-Muzani). At the same time, some juristic positions permit disciplinary measures when a wife unjustifiably refuses sexual access, which may provide the conceptual basis for broader interpretations of male authority (Al-Shirbini, 1957). Mālikī discussions concerning the wife's consent and the husband's knowledge of her willingness also indicate that the existence and ascertainment of consent can carry legal relevance (Al-Hattab, 1995). Nevertheless, other traditional positions give extensive scope to the husband's sexual rights (Ibn Hazm; Tabatabaei Haeri, 1991). In contemporary

legal analysis, however, the recognition of marital rights does not necessarily preclude the criminalization of coercive conduct. Criminalization requires a determination that a particular act is sufficiently harmful, socially unacceptable, and legally ascertainable to justify penal intervention. Legal scholars have emphasized that criminalization should be grounded in harm prevention, social legitimacy, and proportionality rather than moral condemnation alone (Sham'i, 2013). Iranian family law also recognizes that the husband's authority cannot legitimately be exercised as a means of causing harm to his wife and that marital rights exist within the limitations imposed by law, public order, and the reciprocal structure of the family relationship (Safaei & Emami, 2009). From this standpoint, recognizing sexual coercion within marriage as legally significant does not negate the institution of marriage or marital obligations; rather, it distinguishes legitimate marital entitlement from conduct that violates bodily integrity, dignity, and the foundational purposes of family life.

In conclusion, the analysis demonstrates that *qiwamah* cannot reasonably be interpreted as an unrestricted authorization for a husband to compel his wife to engage in sexual intercourse against her will. Although some jurisprudential opinions have articulated the husband's sexual rights in extensive terms and have regarded unjustified refusal as a breach of the wife's marital obligations, the existence of such obligations does not automatically establish a right to physical or psychological coercion. The principles of non-harm, avoidance of intolerable hardship, proper marital association, respect for human dignity, reciprocity of sexual rights, and attention to the wife's physical and psychological condition collectively provide a strong normative basis for restricting compulsory intercourse. Sexual relations that are imposed through force, intimidation, humiliation, or disregard for the wife's genuine incapacity undermine the tranquillity, affection, and mutual protection that marriage is intended to provide. They may also produce serious consequences for the wife's psychological health, sexual well-being, trust in her spouse, and the stability of the family as a whole. Accordingly, a more coherent interpretation of marital authority is one that treats *qiwamah* as a responsibility for protection, management, and the preservation of family welfare rather than as a privilege of domination. From a legal perspective, clearer safeguards are also necessary to distinguish legitimate claims arising from marital obligations from coercive practices that inflict physical or psychological harm. Such an approach can preserve the jurisprudential structure of reciprocal marital rights while simultaneously ensuring that those rights are exercised in accordance with dignity, justice, consent, and the overarching objective of maintaining a secure and balanced family relationship.

References

- Abdollahi, E. (2021). Examining the Relationship between Sexual Satisfaction and Mental Health in Married Elderly Women in Guilan. *Journal of Guilan University of Medical Sciences*, 30(1), 14-27.
- Al-Amili, S. M. H. (2006). *Al-Zubda al-Fiqhiyya fi Sharh al-Rawda al-Bahiyya* (4th ed.). Dar al-Fiqh lil-Tiba'a wa al-Nashr.
- Al-Araki, M. A. (1998). *Kitab al-Nikah* (1st ed.). Islamic Propagation Office.
- Al-Bahrani, M. (2007). *Fiqh al-Masarif wa al-Nuqud* (1st ed.). Maktabat Fadak.
- Al-Bahrani, Y. i. A. i. I. (1984). *Al-Hada'iq al-Nadira fi Ahkam al-Itra al-Tahira* (1st ed.). Islamic Publications Office, Society of Seminary Teachers of Qom.
- Al-Bihbahani, S. A. (1984). *Al-Fawa'id al-Aliyya: Al-Qawa'id al-Kulliyah* (1st ed.). Dar al-Ilm Library.
- Al-Hattab, a.-R. a. (1995). *Mawahib al-Jalil* (1st ed.). Dar al-Kutub al-Ilmiyya.
- Al-Hilli, H. i. Y. (1992). *Mukhtalaf al-Shi'a fi Ahkam al-Shari'a* (2nd ed.). Islamic Publications Office.
- Al-Hilli, H. i. Y. (1998). *Qawa'id al-Ahkam* (1st ed.). Mu'assasat al-Nashr al-Islami, Society of Seminary Teachers.
- Al-Hurr al-Amili, M. i. a.-H. (1988). *Wasa'il al-Shi'a* (1st ed.). Mu'assasat Al al-Bayt.
- Al-Husayni al-Milani, S. M. H. (1975). *Muhadarat fi Fiqh al-Imamiyya* (1st ed.). Ferdowsi University Press.
- Al-Husayni al-Shirazi, S. M. (1998). *Al-Fiqh: Al-Qanun* (1st ed.). Markaz al-Rasul al-A'zam lil-Tahqiq wa al-Nashr.
- Al-Kulayni, M. i. Y. q. (1986). *Al-Kafi (Islamic Edition)* (4th ed.). Dar al-Kutub al-Islamiyya.

- Al-Musawi al-Amili, M. i. A. (1990). *Nihayat al-Maram fi Sharh Mukhtasar Shara'i al-Islam* (1st ed.). Islamic Publications Office, Society of Seminary Teachers of Qom.
- Al-Muzani, I. i. *Mukhtasar al-Muzani*. Dar al-Ma'rifa lil-Tiba'a wa al-Nashr.
- Al-Naraq, M. A. i. M. M. (1996). *Awa'id al-Ayyam fi Bayan Qawa'id al-Ahkam* (1st ed.). Islamic Propagation Office of Qom Seminary.
- Al-Shafi'i, M. i. I. (1982). *Al-Umm* (2nd ed.). Dar al-Fikr lil-Tiba'a wa al-Nashr.
- Al-Sharif, a.-M. (1984). *Rasa'il al-Sharif al-Murtada*. Dar al-Qur'an al-Karim.
- Al-Shirbini, M. i. A. (1957). *Mughni al-Muhtaj*. Dar Ihya' al-Turath al-Arabi.
- Ansari Dezfali, M. (1994). *Kitab al-Makasib (al-Nikah)* (1st ed.). World Congress Commemorating Shaykh al-Ansari.
- Emami, S. H. (1961). *Civil Law*. Islamic Publications.
- Fazel Movahedi Lankarani, M. (2000). *Tafsil al-Shari'a fi Sharh Tahrir al-Wasila: Al-Nikah* (1st ed.). Jurisprudence Center of the Imams.
- Ibn Hazm, A. i. A. *Al-Muhalla*. Dar al-Jamil.
- Ibn Idris, a.-H. (1989). *Al-Sara'ir* (2nd ed.). Mu'assasat al-Nashr al-Islami, Society of Seminary Teachers.
- Kazemi, Z., & Ghasemi, G. (2020). Sexual Assault in Marital Relationships from Legal and Social Perspectives in Iran and England. *Quarterly Journal of Private and Criminal Law Research*(43), 53-88.
- Mohaghegh Damad Yazdi, S. M. (1985). *Principles of Islamic Jurisprudence* (12th ed.). Organization for Researching and Composing University Textbooks in the Humanities (SAMT).
- Mousavi Ardebili, S. A. (2006). *Fiqh al-Hudud wa al-Ta'zirat* (2nd ed.). Mu'assasat al-Nashr li-Jami'at al-Mufid.
- Nobahar, R., & Hosseini, S. O. (2018). The Limits of Sexual Relations between Husband and Wife within the Framework of the Principle of Kind Treatment. *Family Research Quarterly*(53), 75-94.
- Rahimi Pardanjani, T. (2016). Examining the Relationship between Personality Traits and Women's Sexual Satisfaction. *Journal of Sabzevar University of Medical Sciences*, 23(6), 826-835.
- Safaei, S. H., & Emami, A. (2009). *A Concise Treatise on Family Law* (17th ed.). Mizan.
- Sha'rani, A. a.-H. (1998). *Tabsirat al-Muta'allimin fi Ahkam al-Din* (5th ed.). Islamic Publications.
- Sham'i, M. (2013). *An Introduction to Criminalization and Decriminalization* (1st ed.). Jangal.
- Shubayri Zanjani, S. M. (1998). *Kitab al-Nikah* (1st ed.). Raypardaz Research Institute.
- Tabatabaei Haeri, S. A. (1991). *Riyad al-Masa'il (Old Edition)* (1st ed.). Mu'assasat Al al-Bayt.
- Tabatabaei Yazdi, S. M. K. (1988). *Urwat al-Wuthqa fima Ta'umm bihi al-Balwa* (2nd ed.). Mu'assasat al-A'lam lil-Matbu'at.